ایثار و مقاومت
ارتباط با ما ۸۸۴۹۸۴۸۱

یادکرد

همسرانه‌های شهید عبدالمهدی کاظمی

علاقه عجیبی به شهید جلال افشار داشت!

شهید عبدالمهدی شاخصه‌های اخلاقی خاصی داشت. به بچه‌های یتیم خیلی محبت می‌کرد. وام مسکنی تهیه کرده بود برای خرید خانه اما آن را به کسی بخشید. می‌گفت باید ما عملاً شیعه باشیم نه در حرف. همیشه وضو داشت و می‌گفت وضو روی وضو نور می‌آورد. از من خواست که بچه‌ها را با محبت و اخلاص بزرگ کنم.

عبدالمهدی عاشق شهدا بود. خیلی از شهدا حرف می‌زد. همیشه هم برنامه‌های بسیج و پایگاه را طوری هماهنگ می‌کرد که جذب‌کننده جوانان باشد. برنامه‌ها همه حول محور شهدا و زنده نگهداشتن یاد و خاطره آنها برگزار می‌شد.

در یادواره‌ها و برنامه‌ها لوح‌ها و تقدیرنامه از خانواده شهدا را آماده می‌کرد و با کمک هیئت امنای مساجد راهی خانه شهدا می‌شد یا در همان برنامه مراسم تقدیر را اجرایی می‌کرد. معتقد بود با این یادکردها و تقدیرها یادمان نمی‌رود که شهدا هم مانند ما می‌خواستند زندگی کنند و خانه و زندگی داشتند اما رفتند و دل از دنیا کندند برای دفاع از اسلام و امنیت کشور.

می‌گفت باید ادامه‌دهنده خون شهدا باشیم. بسیار هم به حجاب اهمیت می‌داد. مارا زیاد به پارک نمی‌برد و وقتی هم به خاطر بچه‌ها می‌رفتیم، می‌گفت دوست ندارم در پارک باشم. می‌ترسم این بی‌حجابی‌ها روی من یا بچه‌ها تأثیر بگذارد.

هر زمان که از مأموریت‌هایش برمی‌گشت با هم به گلزار شهدا می‌رفتیم. من را سر مزار شهید جلال افشار می‌برد و علاقه عجیبی به این شهید داشت. می‌گفت ایشان سرباز امام زمان(عج) است. همیشه می‌گفت دعا کن من هم شهید شوم. گفتم ان‌شاءالله امام زمان(عج) ظهور می‌کند و شما سرباز امام زمان(عج) می‌شوید.

عبدالمهدی می‌گفت: دوستانم می‌روند سوریه و ان‌شاءالله قسمت بشود من هم بروم. یک روز داشت حدیث کسا و روضه حضرت زهرا(س) می‌خواند، ریحانه و فاطمه را بغل گرفت و روضه حضرت رقیه(س) را خواند و اشک ریخت. فاطمه اشکش را پاک کرد و بعد به فاطمه گفت: فاطمه جان می‌خواهم مانند حضرت رقیه(س) محکم باشی. باید بگویی بابام شهید شده و رفته پیش امام حسین(ع)، رفته بهشت، بابا ناراحت نیست، من شهید شدم ناراحتی ندارد. شهید زنده است.

شهدا از زنده‌ها هم زنده‌تر هستند. عبدالمهدی برای فاطمه توضیح می‌داد. گفتم نگو بچه می‌ترسد اما عبدالمهدی گفت من دارم بچه‌ها را آماده می‌کنم. می‌خواهم خودم علت شهادت را بگویم و بروم.

آیت‌الله بهجت پیش‌بینی شهادتش را در روز تاج‌گذاری امام زمان(عج) کرده بود و طبق همین پیش‌بینی، عبدالمهدی آسمانی شد. ایشان در تاریخ ۲۹ دی ماه ۹۴ در سوریه به شهادت رسید.

گفت‌وگوی «جوان» با پسرعموی شهید لعل محمد امینی

شیعه شد و در جبهه دفاع از حرم به شهادت رسید

صغری خیل فرهنگ

در زندگی شهید لعل محمد امینی نکته خاصی وجود دارد. او که اهل سنت بود و مدتی را در کشور پاکستان که افکار تندروانه در آن وجود دارد، زندگی کرده بود، به مذهب شیعه روی آورد و مدت کمی بعد از این اتفاق نیز در جبهه دفاع از حرم شهید شد. در واقع شهید امینی مسیر صدساله‌ای که خیلی‌ها با مشقت طی می‌کنند را یک شبه طی کرد و نامش را به عنوان شهید راه دفاع از حریم اهل‌بیت عصمت و طهارت ثبت کرد. گفت‌وگوی ما با عباس محمدی پسرعموی شهید را که خود نیز از مدافعان حرم است، پیش رو دارید.

شهید لعل محمد امینی پسرعموی شماست، اما نام فامیلی‌تان با هم فرق دارد؟

بله، در شناسنامه فامیلی من ،محمدی ثبت شده است و فامیلی شهید،امینی است. من متولد اول فروردین ماه سال ۱۳۶۳در افغانستان هستم و بیش از ۳۰سال است که در ایران زندگی می‌کنم.

پسرعموی‌تان هم در افغانستان زندگی می‌کردند؟

خیر،آنها در پاکستان بودند.اصالتاً هم افغانستانی بود. ما از افغانستان به ایران آمدیم و آنها از افغانستان به پاکستان رفتند و بعدها یعنی در سال ۱۳۹۰ به ایران مهاجرت کردند. ایشان ۱۷سال داشت که به ایران آمد.

در پاکستان به چه شغلی مشغول بود؟

پسرعمویم لعل در پاکستان کارگری می‌کرد و وقتی هم که به ایران آمد در همین جا به کارگری مشغول شد.

لعل نام جهادی ایشان است؟

خیر، نام اصلی ایشان لعل است . به معنای جواهر و گوهر .کلاً به چیز باارزش می‌گویند.

کمی از خانواده شهید برایمان بگویید، از خانواده‌ای که شهید در آن رشد پیدا کرد.

عموی من پنج دختر و سه پسر داشت. آنها با کار کشاورزی و کار روی مزارع زندگی‌شان را می‌گذراندند .عمو قبل از اینکه به پاکستان مهاجرت کند به رحمت خدا رفت. پسرعمویم از اهل تسنن بود.حدود سال ۱۳۹۳ازدواج کرد و در کرمان زندگی می‌کرد.

پس از شهدای اهل تسنن مدافع حرم است؟

خیر، بعد از اینکه به ایران آمدند و با مذهب شیعه بیشتر آشنا شدند، او و همه خانواده شیعه شدند.

به هر حال تغییر مذهب سخت است، چطور شهید این مهم را انجام داد؟

وقتی خانواده عمویم در پاکستان بودند، خود شهید کتاب‌های مختلفی را برای بالا بردن علم و آگاهی‌اش مطالعه می‌کرد. ایشان یک سال بعد از خانواده به ایران سفر کرد.وقتی به ایران آمد، آرام و قرار نداشت. کتاب‌های زیادی را خواند و با توجه به درایتی که داشت، شیعه شد. دو سال از آمدنش به ایران نگذشته بود که بحث دفاع از حرم و حملات تروریستی آغاز شد.

شیعه شدنش هم که مزیدی بر علت شد تا راهی دفاع از حرم شود؟

اتفاقاً وقتی که می‌خواست راهی میدان جهاد شود با رفتنش مخالفت کردند اما زمانی که به مسئولان ثابت شد که ایشان با علم و آگاهی

> ایشان یک سال بعد از خانواده به ایران سفر کرد. وقتی به ایران آمد، آرام و قرار نداشت. کتاب‌های زیادی را خواند و با توجه به درایتی که داشت، شیعه شد. دو سال از آمدنش به ایران نگذشته بود که بحث دفاع از حرم و حملات تروریستی آغاز شد

به مذهب تشیع روی آورده قبول کردند که مدافع حرم شود.

چند بار اعزام شد؟

پسرعمویم سه بار اعزام شد.مرتبه اول که اعزام شد، در منطقه ماند و بعد از مدتی به سلامت باز گشت .اعزام دوم با توجه به حضورش در میدان نبرد از ناحیه پا مجروح و برای درمان به عقب منتقل شد .همین مجروحیت در میادین نبرد مانع اعزام سومش شده بود و مسئولانش می‌گفتند باید دوران درمانت را تکمیل کنی و بعد اعزام شوی اما ایشان اصرار داشتند که خیلی زود به منطقه بازگردند .اعزام سوم پسرعمویم در نهایت منجر به شهادت ایشان در سن ۲۳سالگی شد.

چه زمانی به شهادت رسید؟

ششم فروردین ماه ۱۳۹۶ شهید شد و با شهادتش عیدی به خانواده‌اش داد.

از نحوه شهادت ایشان اطلاع دارید؟

به گفته همرزمانش صبح روز عملیات در منطقه حلب گلوله یک تک‌تیراندازی به سرش اصابت می‌کند و به شهادت می‌رسد. مجروحیتش به شکلی بود که کسی نتوانسته بود کاری برای درمانش انجام بدهد.

شما زمان شهادت لعل محمد همراه ایشان بودید؟

نه، من همراه ایشان نبودم . یک روز بعد از شهادت ایشان متوجه موضوع شدم. یکی از بستگانم که همراه لعل محمد بود عکس شهات ایشان را برایمان در فضای مجازی ارسال کرد و من هم متوجه شهادت پسرعمویم شدم .بعد از پیگیری موضوع بعد از ۱۳فروردین ماه ،پیکرش را برایمان آوردند. در بردسیر کرمان مراسمی برایش برگزار کردیم و در گلزار شهدا به خاک سپردیم .

کمی از شاخصه‌های اخلاقی پسرعموی‌تان شهید لعل محمد امینی بگویید.

پسرعمویم آدم خوب و خونسردی بود. یک جوان معمولی که با درایت و آگاهی راه و مسیر صحیح را در زندگی انتخاب کرد .پسرعمویم با آگاهی و تحقیق شیعه شد.اخلاق حسنه ،مهربانی ،تواضع و فروتنی‌اش زبانزد بود. سرش به کار خودش بود و با کسی کار نداشت .همه دوستان و همرزمانش از جمله برادر من که با ایشان همرزم بود از دلاوری و شجاعت‌شان صحبت و همواره حماسه‌سرایی‌های لعل را یاد می‌کنند.

خودتان هم رزمنده مدافع حرم هستید؟

بله، خود من هم افتخار سربازی حضرت زینب(س) را دارم. کارگر هستم و زمانی که از منطقه بر می‌گردم با کارگری رزق زن و بچه را درمی‌آورم. بارها هم مجروح شدم اما اعتقاد به اهل بیت و حرم ائمه من و چند نفر از دوستانم را به دفاع از حرم می‌کشاند. من و برادرهای شهید با هم همرزم هستیم .

متأهل هستید؟

بله، متأهل هستم. دو پسر و یک دختر دارم.

برایتان سخت نیست جدایی از بچه‌ها؟

خب جدایی سخت است اما دیگر نمی‌توانند جلوی ما را بگیرند.همسرم کمی اذیت می‌شود و نگران هم هست اما برای هر اتفاقی آماده است .به خدا قسم هیچ وابستگی و تعلق خاطری به دنیا و خانواده و بچه‌ها ندارم. یعنی نمی‌خواهیم از این راه بازگردیم .چیزی برای وابسته شدن به دنیا نداریم و تعلق خاصی نیست که ما را زمینگیر کند. فقط خانواده‌هایمان هستند که آنها هم در پناه خدای بزرگ خواهند ماند. کاری که برای رضای خدا باشد خود خدا جبران می‌کند. این مسیری است که ما انتخابش کرده‌ایم؛ مسیری که تا جان در بدن داریم برای اعتلای پرچم اسلام در آن‌سوی مرزهای جغرافیایی می‌جنگیم.

کمی از لشکر فاطمیون بگویید.

بچه‌های فاطمی شجاع، دلیر و مجاهدند. همه آنها به گونه‌ای خاص مبارزان قوی و مجاهدان نستوه هستند .آمادگی رزم دارند و برای رسیدن به شهادت بی‌تاب. ایمان زیادشان باعث می‌شود تا همواره در اولین خطوط حاضر باشند. ما هر لحظه منتظر شهادت هستیم . شهید لعل محمد هم همینطور بود. پسرعمویم می‌گفت من برای شهادت می‌روم .همه بچه‌ها به عشق رسیدن به ارباب بی‌کفن راهی می‌شوند.

سخن پایانی.

برخی تصور می‌کنند که ما برای گرفتن حقوق راهی سوریه و عراق می‌شویم اما این تصور اشتباه محض است .آن مبلغی که به خاطر حضور مدافعان در جبهه‌های نبرد به آنها داده می‌شود همان مبلغی است که در شرایط امنیت و رفاه در کشور خودمان به دست می‌آوریم. البته به لطف خدا ما مشکلی از نظر مالی هم نداریم .اصلاً بحث مالی برای ما مطرح نیست. وقتی پسرعمویم شهید شد برای برگزاری مراسم تشییعش خانواده کلی هزینه کردند تا مراسم به خوبی برگزار شود. باید در منطقه باشید تا معنا و قدر امنیت و آرامش زندگی را بدانید.

طراح:علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۳۳

گفت‌وگو

گفت‌وگوی «جوان» با برادر و یکی از اقوام شهید حسین مقاری

عزیزکرده مامان جبهه که رفت مرد شد

فریده موسوی

حضرت امام خمینی(ره) تعبیر زیبایی در خصوص جبهه‌های جنگ داشتند با این مضمون که جبهه دانشگاه است. دانشگاه خودسازی که در آن جوان‌ها و نوجوان‌های کم سن و سال درس عشق می‌آموختند و پخته و با تجربه می‌شدند. وقتی با داستان زندگی شهید حسین مقاری آشنا شدم، به یاد این فرموده حضرت امام(ره) افتادم. حسین دردانه مادرش بود و خیلی وقت‌ها بر سر اینکه غذایش دیر می‌شد، اوقات تلخی می‌کرد. اصلا توی محله هم او را حسین تپل صدا می‌زدند اما بعد که به جبهه رفت.... حسن مقاری برادر و مهین افشار دختر عمه شهید روایتگر برگ‌هایی از زندگی او در گفت‌وگو با ما شده‌اند.

> کمی که بزرگ‌تر شد، دیگر اصلاً در خانه پیدایش نمی‌شد یا در مسجد بود یا در هیئت. همه می‌دانستند که آن کنج مسجد، جای حسین است؛ با آن قنوت‌ها و سجده‌های معروفش. آن زمانی که عروسی‌ها را هم در مسجد می‌گرفتند، حسین با دوستانش در آن مراسم‌ها سرودهای انقلابی می‌خواندند!

برادر شهید:

ما خانواده سنتی داشتیم. سه برادر و دو خواهر که با پدر و مادرمان خانواده‌ای هفت نفره را تشکیل می‌دادیم. مادرمان هوای بچه‌هایش را خیلی داشت. همین باعث شده بود حسین عزیزکرده باشد و هر غذایی را پسند نکند. وقتی مادرمان غذایی می‌پخت که باب میل حسین نبود، غر می‌زد و از مادرم می‌خواست غذای دیگری درست کند. مادر می‌گفت از وقت درست کردن غذا گذشته است. حسین هم از لجش یک تکه کاغذ برمی‌داشت، مچاله می‌کرد و آن را می‌خورد.

حسین بچگی‌هایش خیلی شلوغ بود؛ آنقدر که وقتی به مسجد می‌رفت هم از آنجا بیرونش می‌کردند، البته دوباره برمی‌گشت به مسجد. به او می‌گفتند:«حسین! شلوغ نکن!» می‌گفت:« من نیستم!» بعد فرار می‌کرد و می‌رفت. کمی که بزرگ‌تر شد، دیگر اصلاً در خانه پیدایش نمی‌شد یا در مسجد بود یا در هیئت. همه می‌دانستند که آن کنج مسجد، جای حسین است؛ با آن قنوت‌ها و سجده‌های معروفش. آن زمانی که عروسی‌ها را هم در مسجد می‌گرفتند، حسین با دوستانش در آن مراسم‌ها سرودهای انقلابی می‌خواندند!

دخترعمه شهید:

حسین متولد سال ۴۷ بود و من متولد سال ۳۳ هستم. ۱۴ سال از پسردایی بزرگ‌ترم و حشر و نشرم بیشتر با مادر شهید بود. از کودکی‌های حسین یادم می‌آید که پسر تپل و بامزه‌ای بود. پسر خیلی خوبی بود اما گاهی شیطنت می‌کرد و باعث می‌شد پدرش او را دعوا کند. یادم است حسین حتی سرش را بلند نمی‌کرد تا جواب پدر را بدهد. با این وجود از مادر شهید شنیدم که خیلی روی غذا حساس بود و سر این موضوع اوقات تلخی می‌کرد. وقتی حسین به جبهه رفت، سن و سال کمی داشت. ۱۸ سالش بود که شهید شد و قبل از آن در جبهه حاضر شده بود. یعنی در سنین نوجوانی جبه رفت. مادر شهید برایم تعریف کرد وقتی حسین برای بار اول از جبهه برگشت، کاملاً عوض شده بود. نه تنها سر غذا ایراد نمی‌گرفت بلکه می‌گفت مبادا نان خشک‌ها را دور بریزید که اسراف می‌شود. اخلاقش واقعاً عوض شده بود. گاهی که به مرخصی می‌آمد. مادر می‌گفت: بشقاب خورشت را که گوشت بیشتری دارد، جلوی حسین بگذارید اما حسین مثل سابق نبود و خورد و خوراک برایش اهمیتی نداشت.

برادر شهید:

وقتی حسین می‌خواست به جبهه برود سن کمی داشت اما عزیزکرده مادر برای خودش مردی شده بود. پدر و مادرمان به حسین اصرار می‌کردند که به جبهه نرود و در خانه بماند ولی حسین می‌گفت وقتی حضرت امام(ره) فرمودند که جبهه‌ها را خالی نگذارید، من باید به حرف امام عمل کنم. تقریباً تا مقطع راهنمایی بیشتر نخوانده بود که عزم جبهه کرد. یک برگه به مادرمان داد و با اصرار خواست امضای پدر را بگیرد. عاقبت هم موفق شد و در نوجوانی جبهه‌ای شد. رفت و برای خودش مردی شد. حسین روی خودش خیلی کار کرده بود. همرزمانش می‌گفتند او یک قبر برای خودش کنده بود و بعد از نماز مغرب و عشا با فانوس می‌رفت آنجا، نماز و قرآن می‌خواند و کلی با خدا خوش بود. کارش را هم که انجام می‌داد، روی قبر را می‌پوشاند که کسی متوجه نشود.

دختر دائی شهید:

دوم بهمن ماه ۱۳۶۵ بود که پسر عمه شهید شد. در عملیات کربلای ۵ که شهدای زیادی در آن دادیم. خوب یادم است وقتی حسین برای بار آخر به مرخصی آمد، به همه اقوام سر زد و از همه حلالیت طلبید. رفت تا در شلمچه یک گلوله به سرش بخورد و به شهادت برسد. پیکرش را در قطعه ۵۳ دفن کردیم. حسین دفعه آخری که در حال رفتن به جبهه بود، در راه‌آهن به برادر بزرگ‌ترش گفته بود:«برای من یک استخاره بگیر!»وقتی استخاره می‌گیرد، آیه‌ای که در آن کلمه «لقاء الله» داشته می‌آید و به خاطر همین هر دوی آنها می‌فهمند که این دیدار آخر است. حسین رفت و به «لقاءالله» پیوست.

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۳		۵	۱		۸	۷	
۱				۷		۹		
۷			۸	۴				
		۴					۳	
		۶					۱	۲
		۸	۷					
				۶	۵			۹
	۹		۳				۲	۴
	۵				۲			

۸	۶	۱	۴	۶	۴	۴	۵	۷
۴	۴	۵	۸	۷	۴	۱	۶	۶
۶	۷	۴	۵	۶	۱	۸	۴	۴
۵	۶	۶	۴	۴	۸	۷	۱	۴
۴	۱	۴	۷	۴	۶	۶	۸	۵
۷	۴	۸	۱	۵	۶	۴	۴	۶
۱	۵	۴	۴	۴	۷	۶	۶	۸
۴	۴	۶	۶	۸	۴	۵	۷	۱
۶	۸	۷	۶	۱	۵	۴	۴	۶

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۵۲۳۲

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	م	د	ت	■	م	غ	ر	ب	■	ب	ر	ا	ن	ش	ی
۲	ق	و	ر	ی	ق	ل	ع	ه	■	و	ا	ر	ی	ت	ه
۳	ا	پ	■	ز	و	ا	■	ا	گ	ا	ه	ی	■	ر	و
۴	و	ی	س	■	ل	م	س	■	م	ر	ز	■	خ	د	■
۵	م	ن	ا	ر	ه	■	ا	د	ا	■	ن	ا	ج	و	ر
۶	ت	گ	ر	ی	■	ا	ل	و	ن	ک	■	ب	ل	ا	ش
۷	■	■	ا	ب	ل	م	ب	و	■	ن	ر	د	■	ن	ت
۸	ا	پ	ن	■	ب	ر	ه	■	ک	س	ب	■	س	ی	ه
۹	ن	ر	■	ا	ه	و	■	د	ا	و	ط	ل	ل	ب	■
۱۰	ت	ا	ف	ل	■	د	ر	ی	ب	ل	■	ا	ل	ا	م
۱۱	ن	ز	د	ی	ک	■	ع	م	ی	■	ک	ل	ا	ک	ت
۱۲	■	ی	ک	■	ا	ز	ن	■	ن	ا	ی	■	ن	ی	م
۱۳	س	ل	■	گ	ل	پ	ا	■	ل	ل	■	م	و	ش	■
۱۴	ا	ی	س	ی	ی	و	■	د	و	ر	ت	م	و	ن	د
۱۵	ف	ا	ک	ت	و	ر	■	ی	و	ی	و	■	ن	ه	ی

از راست به چپ

■ ۱- امام حسن عسکری علیه‌السّلام آن را علامت ایمان و شعار شیعه می‌داند- از نمازهای یومیه ■ ۲- از شهدای کربلا- پرکارترین، پراستفاده‌ترین و پرعمرترین فضاپیمای سرنشین‌دار جهان- آهو ■ ۳- بالاپوش- از شهرهای پاکستان- رایگان- شیره انگور ■ ۴- برادر عربی- کمترین- نیاز اقتصاد ما ■ ۵- پرتگاه کوهستانی- توانایی درک و تشخیص- از مواد نفتی- قربانگاه حاجیان ■ ۶- قسمت شیب‌دار کوه- قاره سیاه- فلز رسانا ■ ۷- قصد و عزم- گل خوشبو- رمق آخر ■ ۸- پدر شعر فارسی- اندیشه- معمولاً معذور ■ ۹- حرف انتخاب- نویسنده بذله‌گوی ایرلندی- از تیم‌های علی دایی در فوتبال آلمان ■ ۱۰- شهر بی‌دفاع- از شهرهای استان کرمانشاه- بنیانگذار صلیب سرخ جهانی ■ ۱۱- دروازه‌بان- فارسی قدیم- فرمولی در مسابقات اتومبیلرانی- دریل ■ ۱۲- کنایه از غفلت است- کتاب شیخ صدوق- حمله نظامی ■ ۱۳- روستا- خدای خورشید مصریان- بیماری ویروسی آفریقا- جشن و مهمانی ■ ۱۴- پیشوای مذهبی- ضد هوایی!- مردن بر اثر حادثه ■ ۱۵- بدبو- از تیم‌های پرطرفدار کشورمان

از بالا به پایین

■ ۱- لقب معصوم به معنی درخشان- نوعی تقاطع در بزرگراه‌ها ■ ۲- آرامش بخش دل‌ها- از محبت سرکه‌ها ... می‌شود- از فرماندهان شهید دفاع مقدس که همواره از رزمندگان می‌خواست در جبهه‌ها عاشورایی بجنگند ■ ۳- مادر آذری- مرکز استان انبار عراق- صورت- ضمیر اشاره ■ ۴- شهر حضرت عبدالعظیم- قدیمی و پرتجربه در کار- آماس ■ ۵- تکیه بر پشتی- گوارا- خداحافظی ■ ۶- رفاه و راحتی- سبیل- طلا ■ ۷- بلد- مردنی- حرف شرط ■ ۸- زن شوهر مرده- گیاه آپارتمانی زیبا- شهری نزدیک قزوین ■ ۹- لخت- زمان و موعد دیدار- نویسنده لهستانی که برای کتاب دهقانان برنده جایزه ادبی نوبل شد ■ ۱۰- میز بی سر- سرکرده اداره- کودن ■ ۱۱- قایق- همراه زن- حرف نفی عرب ■ ۱۲- زیانکاری- علم تشریح- معاون فراری هیتلر ■ ۱۳- ارجمندی- دومین شهر زیارتی کشورمان- ودیعه- از شما دور باد ■ ۱۴- نام قدیم سوریه- رطوبت- جنبیدن پرچم ■ ۱۵- خواهش کردن- گروه امداد

	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱				■											
۲					■						■				
۳			■			■						■			
۴		■					■						■		
۵				■				■			■				■
۶			■							■					
۷		■			■				■					■	
۸						■				■					
۹		■					■				■			■	
۱۰						■							■		
۱۱	■				■			■			■				
۱۲			■						■					■	
۱۳				■						■			■		
۱۴											■				
۱۵												■			